

دستور دادند بر خلاف گذشته، در انتخابات 88 شرکت کنیم

لطفا خودتان را معرفی کنید.

من مهشید ضیایی، یک مسلمان و بهایی‌زاده هستم که در سال ۹۵ پس از سال‌ها تحقیق به دین اسلام مشرف شدم. بعد از آن اتفاقاتی برایم افتاد که آنها را به صورت دسته‌بندی خدمت شما عرض خواهم کرد.

چه شد که مسلمان شدید؟ بالاخره شما در یک خانواده بهایی متولد شده بودید که خیلی فرصت تحقیق و تدبر درباره این موضوع برایتان وجود نداشته است.

اتفاقا به نکته جالبی اشاره کردید. همین کنترل‌ها و حساسیت‌های بهایی‌ها بیشتر افراد را بر این می‌دارد که به عناوین مختلف بتوانند در پی حقیقت باشند. من هم از آنها مستثنی نیستم و وقتی این کنترل‌ها را از سن کودکی می‌دیدم، در سن ۱۵ سالگی که تسجیل انجام می‌شود، بدون اینکه پسر یا دختر هیچ اطلاعاتی داشته باشد، آنها را تسجیل می‌کنند. تسجیل شدن به این مفهوم است که اسم‌تان داخل لیست بهایی‌ها می‌رود و به بیت‌العدل در اسرائیل فرستاده می‌شود. اما آن‌ها در سن ۱۸ سالگی شما را وارد اصل ماجرا می‌کنند. یعنی به شما مسؤولیت می‌دهند. مثلا مربی درس اخلاق، نظامت ضیافات، هیأت‌های مختلف نوجوانان یا هیأت گلشن توحید که از سه سالگی بچه‌ها را به آنجا می‌فرستند. این مسائل باعث می‌شود که اصلا فضای باز به بهایی‌ها داده نشود و اینها را مشغول تشکیلات می‌کنند. اما با پیشرفت علم و فضاهای مجازی که ایجاد شده، از این طرق توانستیم بفهمیم که حقیقت واقعی چیست. خود من در سن ۱۸ سالگی معلم درس اخلاق و معلم هیأت گلشن شدم.

وقتی که متوجه می‌شوند فردی برایش سوالاتی به وجود آمده، به او مسؤولیت‌های بیشتری می‌دهند. درباره من هم به همین صورت بود. چون هر سوالی می‌کردم جوابی نداشتند. در نتیجه به من مسؤولیت بالاتری می‌دادند. در ادامه من را وارد دانشگاه بهایی‌ها BIHE کردند. این دانشگاه به صورت مخفیانه و غیرقانونی در یک محیط غیررسمی تشکیل می‌شود. هرچه جلوتر می‌رفتم به پوچی این فرقه بیشتر پی می‌بردم. تقریبا ۲۸-۲۷ ساله که بودم بیشتر متوجه این تناقضات شدم و تصمیم گرفتم دینی برای خود انتخاب کنم، اما فرصتی به من نمی‌دادند. به این جهت که در بهائیت تنبیه و مجازات سنگینی برای افرادی که از فرقه جدا می‌شوند، در نظر می‌گیرند که «طررد روحانی» نام دارد. طرد روحانی را بهاءا و عبدالبهاء مساوی با بیماری جزام دانسته‌اند. یعنی افراد نزدیک خانواده هم حق نزدیک شدن به او را ندارند و اگر به او نزدیک شدند، برای آنها تنبیه سنگین‌تری در نظر گرفته می‌شود.

چون من خودم به این امر واقف بودم، در آن سال شهامت انجام چنین کاری را نداشتم. می‌ترسیدم بچه‌هایم را بگیرند و زندگی‌ام را از دست بدهم. ولی بعد از ۲۵ سال زندگی مشترک با فردی که زندگی را به من تباه کرد، با دو فرزند ۱۹ ساله و ۲۴ ساله، تصمیم

نهایی را گرفتم و جدا شدم.

این جدایی به سادگی اتفاق افتاد یا آن هم ماجراهای خودش را داشت؟

جدایی من به این صورت بود که وقتی در ضیافت، نامه دادیم، هیأتی به نام هیأت حل اختلاف تشکیل دادند. سه نفر به علاوه همسرم، مرا دوره کردند و به من اجازه صحبت ندادند. تربص نامه، نامه‌ای است که بین دو طرف نوشته می‌شود که مفاد زیادی دارد. البته از خودشان در آورده‌اند و قانونی نیست. من هرچه سعی کردم کپی این تربص نامه را داشته باشم که مربوط به من هم می‌شود، اما آن کپی را به من ندادند. در آنجا مفاد زیادی ذکر شده بود. تربص به معنی انتظار است. یعنی زن و شوهر به مدت یک سال دور از یکدیگر زندگی می‌کنند و ارتباطی نباید بین آنها باشد، اما خرج و هزینه زندگی و هزینه‌های درمان را زوج باید به زوجه بدهد. متأسفانه در همان شهریور ۹۴ بود که من به طور وحشتناکی کیسه صفرایم پاره شد. به اعضای آن هیأت حل اختلاف زنگ زدم. چون باید مشکلات من را به عنوان یک زن تنها حل می‌کردند، اما هیچکدام ترتیب اثر ندادند. شوهر سابقم هم به دیدنم نیامد و حتی اجازه نداد فرزندانم به دیدارم بیایند.

اینها متوجه بودند که من در تشکیلات شرکت نمی‌کردم. به این جهت بود که از همان موقع اذیت و آزارهایشان را شروع کردند تا مرا تحت فشار قرار دهند و من برگردم.

وضعیت خانواده خودتان چگونه بود؟

پدر من در سال ۷۱ فوت شدند. خانواده‌ام هم همه خارج از کشور هستند. به همین خاطر من اینجا تنها بودم و اقوامی هم که بودند خویشان دور بودند و هیچ انتظاری هم نمی‌شد از آنها داشت. اقوام خانواده پدر و مادر هر دو مسلمان هستند. حشر و نشر من با مسلمان‌ها بیشتر بود و در این مدتی که تنها بودم، محبتی که از آنها دیدم خیلی بیشتر بود.

چرا دین اسلام را انتخاب کردید؟ صرفاً به خاطر اینکه مملکت اسلامی است و دور و بر شما همه مسلمان هستند؟

من با تحقیق و تدبر اسلام را انتخاب کردم. در بهائیت دوره‌های عمومی می‌گذارند. طرح معارف میانی و معارف عالی هست که من در آن طرح‌ها انجیل و تورات و قرآن را خوانده بودم. آنجا بود که متوجه تناقضات شدم. صحبت‌هایی که می‌کنند و کتاب اقدسی که نوشته شده بیشتر از کتاب قرآن استفاده و آن را تحریف کرده‌اند. خود بهاء[] چیزی

برای گفتن ندارد. در سال ۹۵ بود که تحقیقاتم خیلی گسترده بود و متوجه شدم که من صد درصد باید از این تشکیلات خارج شوم. به مشهد مقدس رفتم و آنجا شهادتین گفتم. این خبر به گوش مادرم در آمریکا رسید. خانواده‌ام که باید طرف من باشند، اولین کاری کردند به فرزندانم خبر دادند. در صورتی که تصمیم این بود که این مساله را حساب شده و آرام آرام به فرزندانم منتقل کنم، اما آنها این مجال را به من ندادند. آنچنان بچه‌ها را ترسانده بودند که زنگ زدند و گفتند ما نمی‌توانیم با تو ارتباط داشته باشیم؛ چون مسلمان شدی.

این مساله به اینجا ختم نشد. به یکی از آشنایان خانوادگی ما در آمریکا، دستور دادند که برو کاری کن که این خانم برگردد. خوشبختانه با توجه به اینکه من کتاب‌های ردیه بر بهائیت را مطالعه کرده بودم، متوجه شدم که چه کاری می‌خواهند انجام بدهند. بعد از آن اتفاقات دیگری برایم رخ دارد تا در تاریخ ۲ آذر ۹۵ با خیلی از مراجع تقلید صحبت کردم و آنها من را راهنمایی کردند که شما باید در روزنامه اعلان عمومی بدهید و اسلام آوردنتان را علنی کنید. تا این کار را نکنید، اینها از شما دست نمی‌کشند. البته بعد از این کار موج حملاتشان شدیدتر شد. تا اینکه یک آقای طلافروشی به من تهمت سرقت گاو صندوق زد. مرا به آگاهی و بازپرسی بردند که نتوانست ثابت کند و من در آنجا تبرئه شدم. شوهرم برایم پرونده دیگری بر مبنای افترا و تهمت ایجاد کرد که آن هم به جایی نرسید. بعد از آن به شوهرخواهر سابقم دستور دادند که به من نزدیک شود و سعی کند مرا برگرداند. ایشان هم پرونده‌های متعددی برایم درست کرد که همه به سرقت باز می‌گشت. می‌خواستند من را به زندان بیندازند تا در آنجا از من امضا بگیرند و به بهائیت برگردم، ولی من پابرجا و محکم ایستادم و هنوز هم ایستادم و به هیچ عنوان اجازه نخواهم داد که کسی بخواهد در عقاید من تحکم کند.

چند نسل قبل از شما بهایی شدند و روند بهایی شدنشان چگونه بود؟

در خانواده مادرم، همه مسلمان هستند. مادر بزرگم (مادر پدرم) بهایی بود. پدر بزرگم هم عاشقش می‌شود و با او ازدواج می‌کند. طبیعتاً چون مادر بزرگم بهایی بوده، مادر من هم به تبعیت از مادرش بهایی می‌شود. در مورد خانواده پدری‌ام به این صورت بوده که اینها بهایی بوده‌اند، اما عده‌ای از آنها تبری جسته و مسلمان می‌شوند. فقط چند نفر از آنها بهایی باقی می‌مانند، از جمله پدر بزرگم.

راجع به دانشگاه رفتن کمی توضیح بدهید. چون دانشگاه مخفیانه برای مردم ما قدری غریب است.

دانشگاه بهایی‌ها به این صورت شکل گرفت که حدود ۱۵ سال بعد از انقلاب، اساتیدی که

از دانشگاه اخراج شده بودند، دانشگاهی به نام BIHE را تأسیس کردند. کنکور داشت اما در آن پارتی‌بازی زیاد می‌شد. هدف این بود که ما در دانشگاه‌های ایران شرکت نکنیم و در این زمینه موفق نشدند. چون خیلی از رشته‌های مورد علاقه بهائیان را این دانشگاه نداشت.

ارتباط‌تان با فرد بالادستی‌تان در تشکیلات چگونه بود و در چه سطحی در زندگی شما نظر می‌داد؟

ارتباط با فرد بالادستی بیشتر تلفنی بود. حضوراً هم در جلسات صورت می‌گرفت. اما دیدار سران با برنامه‌ریزی از قبل صورت می‌گرفت. راجع به هر مساله‌ای نظر می‌دادند. ازدواج، طلاق، ارث، مسائل سیاسی و ...

در نقاط عطف سیاسی بعد از انقلاب، آیا از شما خواسته بودند کاری بکنید؟

به صورتی که مستقیم بگویند، اتفاق نیفتاده بود، چون بهایی‌ها ادعای عدم مداخله در سیاست دارند، اما در عمل کاملاً دخالت می‌کنند. اساساً این فرقه، یک فرقه و حزب سیاسی است. آن‌ها در سراسر فضای مجازی و در تمام مسائل سیاسی حضور دارند. یکی از تناقضاتشان همین عدم مداخله در امور سیاسی است.

یعنی در مواقع حساسی مثل فتنه ۸۸ از بدنه بهائیت خواستند که کاری انجام دهند؟

بله. بر عکس سال‌های قبل که هیچکس نمی‌توانست در انتخابات شرکت کند، در تمام ضیافات اعلام شد که در انتخابات این دوره شرکت کنید. این دستوری بود که آنها داده بودند و بدون دستور، اتفاقات ۸۸ رخ نمی‌داد.

ضیافت‌ها به چه صورت برگزار می‌شد؟

ضیافت به معنای مهمانی است. ضیافت‌ها هر ۱۹ روز یک بار در خانه‌ها انجام می‌شد. آنجا اتفاقات زیادی می‌افتاد. اخبار محلی و ملی گفته می‌شد و پیام بیت‌العدل می‌آمد. اصل موضوع گلدانی است که در آخر ضیافت گذاشته می‌شود. آن گلدان برای هر چیزی مثل تبرعات و ملحوفین که نام افراد بی‌بضاعت است، پول جمع‌آوری می‌شود. برای تشکیلات

هم پول جمع می‌کردند. بهایی‌ها را هم تشویق می‌کردند که ما برای مقامات اعلاپی که در اسرائیل هستند، پول نیاز داریم. تشکیلات بهائیت، از پول ایران تأمین می‌شود. آن زیبایی که در ظاهر می‌بینیم، پولش از ایران تأمین می‌شود. اما در ایران، مخصوصاً در قبل از انقلاب، بعضی افراد با پول خودشان کل ایران را تصاحب کرده بودند.

نحوه تبلیغ بهائیت در داخل ایران چگونه است؟

اینها در تبلیغ نقطه‌یابی می‌کنند. یعنی می‌دانند چه بگویند. مردم را شناسایی می‌کنند و دقیقاً سراغ ضعیف‌ترین‌ها می‌روند. کسانی که خلأ مادی یا معنوی دارند و نمی‌دانند خلأها را چگونه پر کنند. بهائیت مجموعه‌های فرهنگی، هنری و موسیقی دارند؛ یا مثلاً به پارک‌ها می‌روند و می‌بینند جوانی تنها نشسته است. به سراغش می‌روند و شروع به تبلیغ می‌کنند. همچنین کلاس‌های روحی دارند. کتاب‌های روحی الان ۹ جلد است. کلیه این کلاس‌ها در منزل افراد تشکیل می‌شود. چون همانطور که می‌دانید در سال ۸۷ دادستان کشور همه تشکیلات بهایی را غیرقانونی اعلام کرد، ولی متأسفانه اینها اصلاً گوش ندادند و کار خودشان را می‌کنند. نحوه جذبشان بدین صورت است که روی جوان‌ها تمرکز می‌کنند. بعضی جوان‌ها هم که مشکلات متعددی دارند، جذب کلاس‌های روحی می‌شوند.

این کلاس‌ها چه جذابیت‌ها و مشخصاتی دارد؟

مهم‌ترین جذابیت این کلاس‌ها مختلط و آزاد بودنشان است؛ چون از نظر اخلاقی خیلی آزاد هستند. خب این مساله واضحی است که جوانی وقتی وارد محیطی می‌شود که فضا آزاد است و می‌تواند با هر دختر یا پسری ارتباط داشته باشد، جذب می‌شود. اما نکته آخر را - که «طررد روحانی» است - هیچ موقع به او نمی‌گویند، که ممکن است روزی همه چیز خود را از دست بدهد.

بهایی‌ها کجاها بیشتر متمرکز هستند؟

فعالیت‌شان در شهرهای مذهبی خیلی کم است؛ چون به آنها اجازه داده نمی‌شود. اخیراً البته فعالیت‌هایی را در شهرهای مذهبی هم شروع کرده‌اند که خیلی زود شناسایی و دستگیر می‌شوند. اما در دیگر کشورها، مثلاً یک کشور را انتخاب می‌کنند و به صورت دست جمعی باهم به آن جا می‌روند. مثلاً یک دفعه به کالیفورنیای آمریکا یا کانادا یا

استرالیا می‌روند. اینها حق انتخاب ندارند. اساساً در بهائیت هیچکس حق انتخاب ندارد. از طریق مرکز به آنها گفته می‌شود که شما الان باید به کجا بروید. مثلاً الان در کرج، بهایی زیاد داریم. در چند منطقه تهران از جمله مجیدیه، بهایی زیاد داریم.

درباره بناهایی که به عنوان عبادتگاه و پرستشگاه در دنیا دارند، چه می‌دانید؟

بهایی‌ها مشرق‌الاذکارهایی دارند که یکی از آنها در هند است و لوتوس نام دارد. دو خانم و آقای تور لیدر، بهایی‌ها را به آنجا می‌برند. در استرالیا هم هست، اما به دلیل اینکه آنجا سخت ویزا می‌دهند، بیشتر به هند می‌روند. همانطور که از اسم مشرق‌الاذکار پیداست، یک جایی را بنا می‌کنند که از نظر هنری بسیار ترکیب زیبایی دارد، طوری که آن بهایی جذب بشود و برود آنجا را ببیند. کار خاصی هم انجام نمی‌دهند. فقط دعا و ذکر و اینها. اما جذابیت اصلی از طریق کارهای هنری و موسیقی است.

در تهران هم بناهایی هست که البته بیشترشان تخریب شده است. در تهران برای بهایی‌ها تورهای یک روزه می‌گذارند و به آنجا مراجعه می‌کنند. مثلاً گاهی مقابل در ساختمان مرکزی «حوزه هنری» (تقاطع خیابان‌های سمیه و حافظ) جمع می‌شوند و بنای سابقشان را به دیگران معرفی می‌کنند. از نظر من فرقه اینها با بت پرستی هیچ فرقی ندارد. اینها قبله‌شان رو به شخصی به نام بهاءا □ در اسرائیل است. قبله آنها خدا نیست. این فرقه واقعاً پوشالی است و بت پرستی می‌کنند.

مثلاً طاهره قره‌العین خانمی بود که به شخصی به نام شیخ کاظم رشتی ایمان آورده بود. بعد از او هم به سیداحمد احساسی. اینها کفر گفتند و مورد تکفیر علما قرار گرفتند. این خانم در واقعه «بدشت»، کلیه علما را دعوت کرد و رو بند خود را برداشت. از همانجا بود که در بهائیت حجاب برداشته شد. این چیز قشنگی نیست که طاهره را یک نماد کردند و از او برای خود یک بت ساختند.

بهائیت چگونه حیازدایی می‌کند؟

جمع بهایی‌ها همیشه مختلط است. هر جمعی داشته باشند اینگونه است. نحوه لباس پوشیدنشان اصلاً مناسب نیست. آن هم به پیروی از خانم قره‌العین. آنها به دنبال نفوذ در مراکز فرهنگی و هنری هستند. در عرصه موسیقی خیلی نفوذ دارند. افراد موسیقی‌دانی دارند که به سراغ جذب بچه‌ها می‌روند و تشکیلات درست می‌کند. ما در ایران این همه کلاس موسیقی داریم، نیاز به تشکیل گروه نیست. اما اینها دوست دارند همه کارهایشان را گروهی انجام دهند. تشکیلات و سیستم برایشان بسیار مهم است.

در میان آنها موضوع همجنس‌گرایی هم وجود دارد؟

متأسفانه بله. ما هر زمان سوالی در این خصوص کردیم، گفتند جوابی نداریم و به بیت‌العدل مراجعه کنید. آنها هم این مساله را نهی نکردند.

جوانانی که با جذابیت جنسی جذب می‌شوند، چرا بعداً فاصله می‌گیرند؟ آیا مناسب خاصی هست؟

خب ابتدا در باغ سبز را به آنها نشان می‌دهند. اما بعداً سخت‌گیری‌هایشان شروع می‌شود. اکثراً کسانی که وارد کلاس‌های اینها می‌شوند، هدفشان رفتن از ایران است. اما از او می‌خواهند عضو تشکیلات باشد و نظامت کند، اما او را تسجیل نمی‌کنند. آنها را به دبی یا ترکیه می‌فرستند، اما وقتی از ایران خارج می‌شوند، تازه متوجه می‌شوند چه فاجعه‌ای است. تشکیلات خارج هم آنها را تحویل نمی‌گیرد.

شما و سایر کسانی که از این فرقه خارج شدید، تهدیدی هم داشتید و آیا کسانی بوده‌اند که توسط این فرقه حذف فیزیکی شده باشند؟

بله. این قضیه از ابتدای ظهور این فرقه وجود داشته است. این گفته‌هایشان که بر مبنای صلح و محبت است، دروغ است و خلاف آن عمل می‌کنند.

راجع به نحوه انتقال پول از ایران به اسرائیل و تشکیلات اسرائیل توضیح دهید.

در این خصوص هرچند وقت یک بار از طرف بیت‌العدل به مرکزیت اسرائیل پیام می‌آید. مثلاً پیامی بود که چند وقت قبل آمد و در آن پیام از بهایی‌ها به خاطر کمک‌های مالی تشکر کرده بودند. همه نهادها و تشکل‌هایی که تشکیل می‌دهند هدفش جمع‌آوری پول و ارسالش به اسرائیل است.

فعالیت بهاییت در حوزه اقتصادی چگونه است؟

اینها در حوزه اقتصاد و در اصناف خاصی فعال هستند. مثلا در حرفه عینک‌سازی. شرکت‌های بزرگی هم دارند؛ مثلا شرکت‌هایی که لوازم شوینده و لوازم یدکی تولید می‌کنند. در چندین مورد در مساله سکه و دلار طبق دستور ورود کردند و اقتصاد ایران را تحت الشعاع قرار دادند. در هر حوزه‌ای که پول زیادی هست، یکی از بهایی‌ها جزو سران آن حرفه است که اقتصاد را در اختیار خودشان داشته باشند.

چرا در سال‌های اخیر متبریان از بهاییت زیاد شده‌اند؟

شاید دلیلش این باشد که شهامت پیدا کرده‌اند که از این فرقه جدا شوند. قبلا این شهامت خیلی وجود نداشت. آن زمان اگر کسی طرد روحانی می‌شد، کسی نمی‌فهمید و باخبر نمی‌شد، اما در سال‌های اخیر این مساله رسانه‌ای می‌شود.

در دو - سه سال گذشته، ارتباطی با فرزندانان داشتید؟

خیر، من سه سال است که فرزندانم را ندیده‌ام. آنها هم توسط بهایی‌ها محاصره شده‌اند. بهایی‌ها نمی‌گذارند حتی با یک مسلمان هم‌کلام بشوند؛ حتی با من که مادرشان هستم. با شناختی که از آنها دارم فکر می‌کنم این سعی را کرده‌اند، اما موفق نشده‌اند. اینها از طرد روحانی سه هدف داشتند؛ یکی اینکه آنقدر مرا تحت فشار قرار دهند و آنقدر ترور شخصیتی بشوم که من پشیمان شوم که به آیین آنها برگردم. هدف دومشان این است که درس عبرتی باشم برای آنهایی که می‌خواهند از این فرقه جدا شوند. یعنی بگویند بهاء! با او این کار را کرده است، یعنی اراده الهی این بوده است. سومین دلیل هم این بود که من هیچ وقت با جوانان صحبت نکنم که به آنها نگویم بیشتر مطالعه کنید. من که کار خاصی نمی‌توانم بکنم، فقط می‌توانم به آنها آگاهی بدهم.

اگر نکته‌ای دارید در پایان گفت‌وگو می‌شنویم.

من یک پیام برای فرزندانم دارم. به فرزندانم از همینجا می‌گویم که با دید باز به این مساله نگاه کنید. رابطه مادر و فرزندی چیزی نیست که بخواهد با تغییر یک عقیده آن را کنار بگذارید. این شامل مادر و خواهر من هم می‌شود. من فکر نمی‌کنم هیچ رابطه‌ای

عمیق‌تر از رابطه مادر - فرزندی باشد و من تعجب می‌کنم که مادر من چطور از مادری‌اش چشم‌پوشی کرد و مرا رها کرد. اینها با شقاوت تمام بچه خود را کنار می‌گذارند، اما من این کار را نکردم، من همیشه آغوشم برای فرزندانم باز است و از همینجا به آنها می‌گویم که آلوده این تشکیلات نشوید. رابطه ما فراتر از اینها است و ربطی به بهائیت ندارد. در کدام دین و مسلک گفته که اگر مادرت اعتقادش متفاوت بود، با او قطع رابطه کن؟ از نظر انسانی این مساله درست نیست.